[361] تو قدم به چشم من نه، بنشين كنار جويى همه هست آرزويم كه ببينم از توروىى * چه زيان تو را كه من هم برسم به آرزويى به كسى جمال خود را ننموده أي وبينم * همه جا به هر زبانى بود از تو گفتگويى غم ورنج ودرد ومحنت، همه مستعد قتلم * تو ببر سراز تن من، ببر از ميانه گويى به ره تو بس كه نالم، ز غم تو بس كه جويم * شده ام ز ناله نالى، شده ام زمويه مويى همه خوشدل اين كه مطرب، بزند به تار چنگى * من از اين خوشم كه چنگى بزنم به تار مويى چه شود كه راه يابد، سوى آب تشنه كامى * چه شود كه كام جويد، زلب تو كام جويى شود اين كه از ترحم، دمى از سحاب رحمت * من خشك لب هم آخر، ز تو تر كنم گلويى بشكست اگر دل من به فداى چشم مستت * سرخم مى سلامت، شكند اگر سبويى همه موسم تفرج به چمن روندو صحرا * تو قدم به چشم من نه، بنشين كنار جويى " رضواني شيرازى "
